

## قیام محمود تارابی

شهناز رازپوش\*

در تاریخ ایران قیامهای بسیاری بر ضد حکومت‌های وقت روی داده است که هر یک در جای خود قابل بررسی است. این مقاله نگاهی دارد به قیامی در عهد مغول در اوایل سده هفتم هجری. خاستگاه این قیام در محلی به نام تاراب، واقع در سه فرسنگی بخارا بود. یگانه منبع در این بررسی، کتاب تاریخ جهانگشای جوینی است که نویسنده آن هم‌روزگار قیام محمود تارابی بوده است. هرچند که جوینی نظر خوشبینانه‌ای نسبت به تارابی ندارد و از او به عنوان «جاهل» و «نیرنگ‌باز»<sup>۱</sup> یاد می‌کند، می‌توان از گزارش وی چشم‌اندازی تا حدی واقع‌بینانه از این قیام به دست آورد. گزارشهای منابع دیگر مانند میرخواند و خواندمیر درباره این رویداد تازگی ندارد و رونویسی از مطالب جوینی است. پیش از اینکه به

---

\* عضو هیئت علمی و گروه تاریخ بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

۱. جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، چاپ قزوینی، لیدن، افست، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۸۵.

منشاء و چگونگی این رویداد پردازیم، نخست باید دید که شهر بخارا در آن زمان چه جایگاهی داشته است.<sup>۱</sup>

ابن حوقل<sup>۲</sup> می‌گوید: بخارا که آن را بومجکت نیز نامیده‌اند در جلگه‌ای قرار دارد که بناهای آن از چوب ساخته شده و پیرامون آن را قصرها و باغهای فراوانی احاطه کرده است. اصطخری<sup>۳</sup> و یاقوت<sup>۴</sup> نیز از بخارا به عنوان شهری آباد یاد کرده‌اند که در آن جز باغ و بوستان چیزی وجود ندارد. گرچه باید به یاد آورد که ماوراءالنهر در سده ششم و هفتم شاهد درگیریهای سه خاندان غوریان، قراختیایان و خوارزمشاهیان بود که هر یک مدت زمانی بر آنجا فرمانروایی داشتند. اهالی این شهرها که گرفتار یورشهای آنان بودند، وضع نابسامانی داشتند، خصوصاً در دوران قراختیایان که نظارتی بر کارهای مأموران مالیاتی وجود نداشت و خودکامگی آنان باعث ایجاد آشوب<sup>۵</sup> و نابسامانی و تضعیف زمین‌داران در این نواحی شده بود. در اوایل سده ششم خاندان برهان که باجگزار قراختیایان نیز بودند در بخارا فرمانروایی می‌کردند. این خاندان از نفوذ، قدرت و مال فراوان برخوردار بودند<sup>۶</sup>، تا اینکه محمد خوارزمشاه بر قراختیایان غلبه یافت و بخارا را در سال ۶۰۷ تسخیر کرد. اما خاندان برهان همچنان بر بخارا حاکم بودند و در وضع اهالی نیز

۱. برای اطلاع بیشتر درباره تاریخ بخارا بویژه بخارا در عصر مغولان نگاه کنید به:

*IRANICA*, Ed. YARSHATER, London, 1990 (by Bosworth, Bregel), IV, pp. 513-521.

۲. ابن حوقل، *صورة الارض*، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷، ص ۴۸۲.

۳. اصطخری، *المسالک و الممالک*، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷، ص ۳۰۵.

۴. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، چاپ افست، تهران ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۵۱۷-۵۱۸.

۵. قیام سنجر ملک بر ضد خاندان برهان در بخارا، سنجر ملک حدود ۶۰۳ علیه خاندان برهان قیام کرد. صدر ناگزیز به فرار نزد حاکم قراختیایی شد. هنگامی که در ۶۰۴ محمد خوارزمشاه، بخارا را تسخیر کرد، سنجر ملک را به خوارزم تبعید کرد؛ جوبینی، ج ۲، ص ۷۴-۸۰.

6. Bartold, *El*, Brill, 1987, 797, 798.

تغییری پیدا نشد زیرا شیوه حکومت خوارزمشاه، چنان بود که جایگاهی در میان طبقه لشکری، روحانی و مردم نداشت<sup>۱</sup> ازینرو حتی پیش از حمله مغول در ۶۱۶ هجری قمری، مردم بخارا فقیر و آسیب‌پذیر بودند. و اینکه آژند علت قیام تارابی را در «تهاجم مغولان» می‌داند، به نظر نادرست می‌آید.<sup>۲</sup>

با حمله چنگیزخان بر ماوراءالنهر، بخارا به ویرانه‌ای تبدیل شد، اهالی آنجا یا کشته شدند و یا به شهرهای دیگر گریختند. شدت خرابی بخارا چنان بود که ابن بطوطه در قرن هشتم آن شهر را نیمه‌ویران وصف کرده است.<sup>۳</sup> بهر روی، در زمان پسر چنگیز، اوکتای قاآن، محمود یلواج خوارزمی را به حکمرانی ناحیهٔ سفد که بخارا جزئی از آن بود، منصوب می‌کند. یلواج ظاهراً به بازسازی و عمران شهر پرداخته بود و شهر سامان گذشته خود را تا حدودی باز یافته بود، زیرا جوینی می‌نویسد که «در زمان محمود یلواج بخارا آباد شد و اهالی که از شهر گریخته بودند، به آنجا بازگشتند». در زمان همین حاکم بود که قیام تارابی در ۶۳۶ روی داد.

از تبار محمود تارابی آگاهی درستی نداریم، تنها این را می‌دانیم که او در تاراب پیشهٔ غربال‌سازی داشته است و گه‌گاه نزد خواهرش به فراگیری علوم غریبه و پری‌داری می‌پرداخته است. بنا به گفتهٔ جوینی<sup>۴</sup> در ماوراءالنهر و ترکستان، اشخاص بسیاری به پری‌داری مشغول و مدعی بودند که از طریق ارتباط با جنیان قادر به شفای بیماران و کاهش درد و رنج آنان هستند. روایتها چنین می‌گویند که محمود نیز در این کار مهارتی به دست آورده و تنی چند را

۱. نسوی، سیره جلال‌الدین، ترجمه محمدعلی ناصح، چاپ خطیب رهبر، تهران ۱۳۶۶ ش،

ص ۲۹-۳۵. ۲. یعقوب آژند، کیهان فرهنگی، سال سوم، فروردین ۶۵، شماره ۱، ص ۱۸.

۳. ابن بطوطه، سفرنامهٔ ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران ۱۳۶۱ ش، ج ۱، ص ۴۱۴.

۴. جوینی، ج ۱، ص ۸۵.

شفا داده بود. همین امر سبب شد که عده‌ای مرید او شوند و او را صاحب کرامت بینگارند. از قضا، شمس‌الدین محبوبی که دانشمندی فاضل بود و با پیشوایان دینی بخارا درگیر شده بود، با تارابی طرح دوستی ریخت. دیری نگذشت که محبوبی به مردم اعلام کرد که در یکی از نوشته‌های پدرش خوانده است که شخصی با ویژگیهای تارابی ظهور خواهد کرد تا جهان را از شر و بدی نجات دهد. در نتیجه، کار محمود بالا گرفت و تعداد مریدانش زیادتر شد. خیل اهالی شهر و روستا و به قول جوینی<sup>۱</sup> «عوام جاهل» دور او را گرفتند و بتدریج در تاراب آثار ناآرامی و آشوب هویدا شد.

بزرگان و اشراف بخارا که از قدرت گرفتن محمود هراسان شده بودند و خود را در خطر می‌دیدند، کسی را به خجند، نزد یلواج فرستادند و از او درخواست کمک کردند. آنان در این پندار بودند که با همیاری محمود یلواج، دسیسه‌ای بچینند و تارابی را از میان بردارند. بنابراین از تارابی دعوت کردند که به بخارا آید. نقشهٔ آنان این بود که در نزدیکی شهر در محلی به نام سرپل وزیدان ناگهان بر او حمله کنند و او را بکشند. اما محمود تارابی از تغییر حال و دگرگونی رفتار این افراد به قصدشان پی برد و به تمشا، سرکردهٔ گروهی که او را برای ورود به بخارا همراهی می‌کردند، گفت که از هرگونه سوءنیتی در مورد او برحذر باشند. لشکریان مغول به توهم اینکه نیروهای غیبی او را مطلع کرده‌اند ترسیدند و از گزند رساندن به او خودداری کردند.<sup>۲</sup>

بدین‌سان محمود تارابی سالم به بخارا رسید و در سرای سنجر ملک سکونت گزید. امیران بخارا در ظاهر به او احترام می‌گذاشتند اما در باطن پی فرصتی بودند تا او را از میان بردارند لیکن مجالی نمی‌یافتند زیرا او

۱. همان، ج ۱، ص ۸۶. ۲. همان، ج ۱، ص ۸۶-۸۷.

پیروان فراوانی در کنار خود داشت و هر روزه بسیاری از مردم که او را مقدس می‌پنداشتند برای تبرک نزد او می‌رفتند. در این گیر و دار، یکی از مریدانش به او خبر داد که امیران بخارا با همراهی مغولان قصد جاننش را کرده‌اند. محمود با تنی چند از یاران، پنهانی از آن منزل گریخت و به تل با حفص رفت. مردم و صاحب‌منصبان در بخارا در جستجوی او بودند که خبر رسید محمود در بیرون شهر است و بی‌درنگ عده‌ای شایع کردند که محمود با یک پرواز به سرتل رسیده و معجزه‌ای روی داده است. بار دیگر گروهی عظیم دور او جمع شدند. شبی، محمود برای پیروانش سخنرانی کرد و از آنان خواست تا دنیا را از وجود بی‌دینان پاک کنند و آنان را به نبرد مسلحانه علیه اشراف بخارا و مغولان دعوت کرد. جوینی در این باره می‌نویسد<sup>۱</sup> که جملگی مردان شهر با چوب و عصا و آنچه دم‌دست داشتند به او پیوستند و به بخارا وارد شدند و در سرای رابع ملک اقامت گزید. سپس، محمود اشراف و امیران شهر را احضار کرد؛ به افرادی که با او همراهی کردند منصبهایی داد، از جمله منصب خلافت را به فخرالدین از خاندان برهانی و صدارت را به شمس محبوبی واگذار کرد. پس از آن به قلع و قمع افرادی پرداخت که با او دشمنی داشتند؛ عده‌ای را کشت و برخی نیز از بیم جان پا به فرار گذاشتند. تارابی پیروانش را در دست‌اندازی به اموال اعیان و اشراف شهر آزاد گذاشت و آشوبی بزرگ به پا خاست. خواهر تارابی که در واقع استادش نیز بود، از این امور چندان دلگیر شد که محمود را ترک کرد.<sup>۲</sup> محمود ادعا می‌کرد که لشکریان او دو قسم‌اند، یکی از نوع بشر که ظاهر است و دیگر از جنیان که در هوا مخفی هستند. او از مردم می‌خواست که در آسمان و زمین بنگرند تا جنیان را به آنان نشان دهد. اگر کسی ادعا به ندیدن

جنیان می‌کرد با چوبی که بر چشم آن شخص می‌زد به او بینایی معنوی می‌بخشید! محمود همچنین ادعا می‌کرد که از غیب برای آنان سلاح فرستاده می‌شود. از قضا بازرگانی از جانب شیراز می‌آمد، چهار خروار شمشیر آورد. پس از این واقعه، بر مریدانش دیگر شکی نماند که او صاحب کرامت است.<sup>۱</sup>

پس از آن، امیران فراری بخارا در کرمینیه در چهارده فرسنگی بخارا گردآمدند و با مغولانی که در آنجا بودند متحد شده، آماده جنگ روبه شهر آوردند. جنگ و درگیری اجتناب‌ناپذیر شده بود. جالب اینجاست که محمود و شمس‌الدین محبوبی بی سلاح به مقابله آنان رفتند، زیرا شایع شده بود که هر کس علیه وی اقدامی انجام دهد، خشک می‌شود! لشکریان مغول که کم و بیش به خرافات اعتقاد داشتند با احتیاط دست به شمشیر می‌بردند. در این اثنا تیرهایی به سمت محمود و شمس‌الدین آمد و آنان را کشت. در همین هنگام طوفان شدیدی وزیدن گرفت و طرفین نبرد به هراس افتادند، زیرا این طوفان و گرد و غبار را از کرامات تارابی تلقی می‌کردند. مغولان وحشت‌زده دست از جنگ کشیده و راه فرار در پیش گرفتند. لشکریان تارابی در پی آنان رفتند و بسیاری را به هلاکت رساندند همچنین اهالی روستاهای اطراف با بیل و تبر بیرون ریختند و در سر راه، عمال و مأموران مالیاتی را از پای درآوردند.<sup>۲</sup> پس از این درگیری، پیروان تارابی که او را نیافته بودند، گفتند که محمود غایب شده و تا زمانی که ظهور کند، برادرانش محمد و علی جانشین او می‌شوند. آنان نیز با پیروانشان دست به غارت شهر زدند. سرانجام پس از یک هفته، دو تن از سرداران مغول به نامهای ایلدر نوین و چکین قورچی با سپاهی فراوان به جنگ قیام‌کنندگان آمدند. دو برادر تارابی

نیز بدون سلاح به مقابله مغولان رفتند. نتیجه نبرد معلوم بود، محمد و علی به سرنوشت برادرشان دچار شدند و هزاران نفر به هلاکت رسیدند. پس از آن مغولان خشمگین رو به شهر آوردند و می‌خواستند دست به تاراج و کشتار بزنند که محمود یلواج و پسرش مسعود به کمک بخاراییان آمدند و با پافشاری بسیار، شهر و اهالیش را از انتقام مغولان نجات دادند.<sup>۱</sup>

برخی برآنند که قیام محمود تارابی رنگ مذهبی داشته است و حتی احتمال شیعه بودن او را ذکر کرده‌اند.<sup>۲</sup> بارتولد<sup>۳</sup> نیز بر منشأ دینی داشتن این قیام صحه گذاشته، ولی آرای تارابی را نمایانگر عقاید اسلامی ندانسته است. به اعتقاد او محمود با تکیه بر معتقدات عامه مردم توانست قیامش را رهبری کند که ظاهراً این قول به صواب نزدیکتر است. چنین می‌نماید که تارابی برای پیشبرد مقاصدش، از خرافات سود جسته و در این راه نیز بخت برخوردار با او مساعدت کرده است.

افزون بر این، اهالی بخارا و اطراف آن، آمادگی لازم برای به پا کردن هرنوع قیامی را داشته‌اند، چنانکه می‌بینیم روستاییان برای پیوستن به محمود که او را نماینده خواسته‌هایشان می‌دانستند، در سر راه خود مأموران مالیاتی را به هلاکت رساندند. نکته‌ای که در این باره جلب نظر می‌کند، نخست، زیرکی محمود و آشنایی کامل او به روحیات بخاراییان بوده است، دوم آنکه محمود در مدت حکومت بسیار کوتاهش در بخارا برخلاف سنجر ملک که برضد اشراف و خاندان قدرتمند برهان شورش کرده و رهبر آنان را از آنجا رانده بود، با امیران و اشرافی که با او از در مصالحه و مساعدت درآمدند، بخوبی رفتار کرد و آزاری به آنان نرساند و مناصبی نیز اعطا کرد.

۱. همان، ج ۱، ص ۸۹-۹۰. ۲. آژند، همان مقاله، ص ۱۹.

۳. بارتولد، ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۹۸۵.

از اینجا معلوم می‌شود قصد او براندازی یا جنگ مستقیم با اشرافی‌مانند خاندان برهان و حتی مغولان نبوده، بلکه احتمالاً بیشتر خیال تعدیل قدرت آنان با حاکمیت خودش را در سر می‌پخته است.

به احتمال زیاد اگر مغولان شدت عمل به خرج نمی‌دادند و به جنگ او نمی‌رفتند، محمود نیز از نبرد با آنان پرهیز می‌کرد زیرا با ذکاوتی که او داشته به‌طور یقین آگاه بوده که از مقابله با لشکریان مغول عاجز است و می‌دانسته است که جنگیدن با آنان هیچگونه ثمری جز کشتار اهالی بخارا و ویرانی بیشتر شهر در برنخواهد داشت. ظاهراً محمود تارابی از جنگیدن با مغولان گریزی نداشته و در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته است، شاید به همین سبب بدون سلاح و در صف اول به مقابله آنان رفت و کشته شد. پس از آن نزدیکانش، جسد او را از دیدرس عوام دور نگه داشتند و اندیشه غیبت او را مطرح کردند.

قیام تارابی نیز مانند بسیاری از قیامها در تاریخ ایران نتوانست برنامه و هدف خاصی را دنبال کند و حکومت چند هفته‌ای وی جز خرابی و کشتار بخارا بیان ثمری دیگر نداشت و اگر مداخله به موقع و کاردانی محمود بلواج در میان نبود، پیامدهای قیام تارابی ابعاد دهشت‌انگیزی برای مردم بخارا به بار می‌آورد.